

نقش نظام اسلامی در مدیریت مساجد

و میزان اختیارات واقف در اداره امور مسجد

رحیم نوبهار

مقدمه

مسجد به عنوان یک نهاد فعال و پویا ارتباطی تنگاتنگ و زنده با دیگر بخشهای جامعه دارد. به طور طبیعی مسجد در برابر قوای عمومی حاکم بر جامعه که از آن به «حاکمیت» تعبیر می شود، بی تفاوت و خنثی نیست. موضع مسجد در برابر حکومت های ناصالح، موضع ستیز و مبارزه است؛ همان گونه که چنین حکومت های ستیز با مسجد و مسجدیان را در سرلوحه برنامه خویش قرار داده اند؛ امام صادق (ع) این واقعیت را بدین گونه بیان فرموده اند: «ان فی ولاية الوالی الجائر ... هدم المساجد»^۱ «ولایت پیشوای ستمگر موجب ویرانی مساجد است.»

آنچه دارای اهمیت است و این نوشتار در صدد بیان آن است تشریح رابطه نظام اسلامی با مدیریت مساجد است. بدین معنا که آیا مساجد در نظام اسلامی یک نهاد صددرصد حکومتی است یا اینکه کاملاً مردمی و جدای از حاکمیت ولی در راستای تقویت حاکمیت عمل می کنند؟ یا آنکه با آمیخته هایی از هر دو جنبه حکومتی و مردمی عمل می کنند؟ و نیز آیا وقف مسجد مانند سایر موقوفات است؟ و آیا بانی و واقف مسجد می تواند برای خود یا دیگری جمل تولیت نماید و یا اینکه «وقف» در مسجد با وقف در دیگر مقوله ها متفاوت است؟

برخلاف برخی از فقیهان که دامنه کار فقیه در زمان غیبت را منحصر به مواردی همچون رسیدگی به امور یتیمان، قاصران و غایبان می دانند، برخی نظر می دهند که فقیه دارای اختیارات گسترده ای است و با تکیه بر این اختیارات می تواند جامعه را اداره کند. بنابراین مقصود فقها از «ولایت مطلقه»، این نیست که فقیه هر کاری را که خواست انجام دهد^۲. کمترین تقیید ولایت آن است که اساساً تصرفات فقیه در امور عمومی جامعه، دایره مدار مصلحت است؛ بنابراین این مقصود از مطلق، اعمال ولایت بی حد و مرز و عاری از هرگونه قید و شرطی نیست. هر گاه ثابت شود حاکم اسلامی مجاز است در شأنی از شؤون مسجد مداخله نماید، او می تواند این ولایت را شخصاً و به طور مستقیم یا از طریق نصب افراد و یا نهادی خاص اعمال کند. بنابراین از نقطه نظر شرعی، تفاوتی میان دخالت مستقیم حاکم اسلامی در امور مساجد با دخالت کارگزاران و نمایندگان که از سوی وی تعیین شده باشند و البته در محدوده صلاحیت های قانونی خود عمل کنند، وجود ندارد.

بررسی فقهی رابطه نظام اسلامی با مدیریت مساجد

تبیین معنای «نظام اسلامی»

با توجه به برداشت های گوناگونی که از مفهوم «نظام اسلامی» وجود دارد، بجاست از ابتدا روشن شود که مقصود از نظام اسلامی در این نوشتار چیست؟ مقصود از نظام اسلامی نظامی است که اجرای شریعت اسلامی در همه عرصه ها را وجهه همت خویش قرار داده باشد. رهبری در این نظام برعهده مجتهد جامع الشرایطی است که افزون بر برخوردارگی از شرایط افتاء، دارای قدرت رهبری و اداره جامعه اسلامی نیز باشد. رهبری در این نظام با تکیه بر برخوردارگی از دو اصل «مشروعیت الهی» و «مقبولیت مردمی» دارای اختیاراتی است که می تواند به طور مستقیم یا از طریق نصب افراد شایسته در شؤون جامعه دخالت کند.

۱. تحف العقول، حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی، ص ۳۴۷ - ۳۴۸.
۲. نگاه کنید به: ولایت فقیه، م: مسدهادی معرفت، ص ۷۴ - ۸۱.

مکانی، ناظری برای همه امور مسجد یا برخی از امور مربوط به آن قرار دهد.

د. حاکم اسلامی؛ یعنی مجتهد جامع الشرایطی که اداره امور جامعه اسلامی را برعهده دارد؛ یا نهاد و دستگاهی که از سوی او عهده دار رسیدگی به امور مساجد می شود.

نقش عامه مردم در اداره امور مساجد

همه مردم در ارتباط با مساجد دارای تکالیف و وظایفی هستند. وظایفی همچون برطرف کردن نجاست از مسجد و تطهیر آن، جلوگیری از هتک حرمت مسجد، جلوگیری از ورود کافران و مشرکان به مسجد در صورتی که ورود آنان به مسجد مستلزم هتک حرمت مسجد باشد، و صیانت از اموال و وسایل موجود در مسجد اختصاص به اشخاص معینی ندارد؛ فقیهان این گونه واجبات را واجبات کفایی شمرده اند. واجب کفایی، واجبی است که همه مسلمانان به انجام آن مأمورند؛ ولی هر گاه مسلمانی نسبت به انجام آن اقدام کرد، تکلیف از دیگران ساقط است.

ملاحظه آرای فقیهان متقدم و متأخر در این باره نشان می دهد که هیچ یک از آنان، انجام این گونه وظایف را موقوف بر اذن یا رضایت کسانی همچون واقف، متولی و حتی حاکم اسلامی نکرده است.^۵ این به دلیل اصل «عمومیت خطابات» و اصل «اشترک همگان در تکلیف» است. اصل در هر خطاب شرعی آن است که اختصاص به افراد خاصی ندارد و همگان به انجام آن مأمورند. تخصیص خطابه‌های عام به افراد معین و مشخص باید مستند به ادله لفظی یا عقلی استواری باشد؛ به گونه ای که بتواند عام را خاص، و مطلق را مقید کند. خطابه‌های شرعی که متضمن وظایف عموم مردم در ارتباط با مسجد است، دارای وصف اطلاق و عموم است و مختص یا مقیدی ندارد؛ جز مشرکان که مخاطب به خطابه‌های عام هستند با وجود باقی ماندن بر وصف «شرك» حق انجام برخی امور مربوط به مسجد را ندارند.

پرسش دیگری که ممکن است در این زمینه مطرح شود این است که خداوند متعال در آیه ۱۸ از سوره توبه، حق آباد نمودن مساجد را منحصرأ برای کسانی قرار داده که دارای چهار ویژگی باشند. این ویژگیها عبارتند از:

۱. ایمان به خداوند و روز جزا؛
۲. به پای داشتن نماز؛
۳. پرداخت زکات؛
۴. حساب بردن از خداوند.

میزان اهمیت عنصر مدیریت در هر نهادی با توجه به نقشها و کارکردهای آن نهاد روشن می شود. نگاهی گذرا به نقشهای گوناگون و مهمی که مسجد باید در عرصه های عبادی، تربیتی، فرهنگی، آموزشی، اجتماعی و سیاسی ایفا کند، می تواند اهمیت مدیریت مسجد را روشن سازد. خداوند متعال از یک سو کافران و مشرکان را از دخالت در اداره امور مساجد بازداشته، می فرماید:

﴿ما كان للمشركين أن يعمرُوا مساجدالله شاهدين على انفسهم بالكفر﴾^۳

و از سوی دیگر، مؤمنان را که دارای شرایط خاصی باشند برای اداره امور مساجد، شایسته دانسته است؛ ﴿اتما يعمر مساجدالله من آمن بالله و اليوم الآخر﴾^۴

با این همه، مسأله مدیریت مساجد در کشور ما آن گونه که بایسته است، مورد توجه قرار نگرفته و با قطع نظر از نارسایی های عملی که وجود دارد، ابهامهای نظری فراوانی نیز پیرامون مسأله وجود دارد. این نوشتار کوتاه تلاش می کند تا مباحث نظری مدیریت مسجد را ابتدا از نظر فقهی و سپس از دیدگاه جامعه شناختی مورد بررسی قرار دهد و بویژه، رابطه نظام اسلامی با مدیریت مساجد را مورد کنکاش قرار دهد.

مدیر مسجد کیست؟

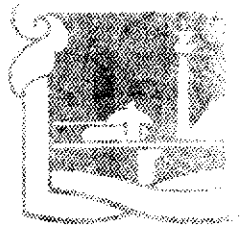
برای دستیابی به پاسخ این پرسش باید اشخاص حقیقی و حقوقی ای را که گمان می رود از نظر شرعی در اداره امور مسجد دارای نقش و جایگاهی هستند، جداگانه مورد بحث قرار دهیم.

این اشخاص عبارتند از:

الف. همه مردم؛ بدین معنا که مسجد، مدیر خاصی ندارد، بلکه همه مردم به طور یکسان موظفند امور مربوط به مسجد را انجام دهند و در این زمینه کسی بر دیگری اولییتی ندارد.

ب. هیأت امنای مسجد؛ یعنی جمعی از مؤمنان که داوطلبانه یا با انتخاب مردم همجوار مسجد اداره امور مسجد را برعهده گرفته اند.

ج. بانی مسجد یا به تعبیری دیگر، واقف مسجد؛ یعنی کسی که مکانی را به مسجد اختصاص داده است. متولی مسجد نیز در عرف به کسی گفته می شود که از سوی بانی به سمت مدیر مسجد منصوب می شود. البته ممکن است بانی، خود را متولی مسجد قرار دهد. همچنین بانی ممکن است همراه با مسجد قرار دادن



نقش بانی مسجد در اداره امور آن از دیدگاه فقهی

مقصود از بانی یا واقف کسی است که مکان معینی را «مسجد» قرار داده است. به بانی مسجد از آن رو واقف گفته می شود که در حقیقت مسجد یکی از مصادیق «وقف» است. بسیاری از فقیهان شیعه و سنی در تعریف وقف گفته اند:

«تحبیس الاصل و تسبیل الثمرة» یعنی: «حبس کردن اصل مال و در راه خدا قرار دادن ثمره آن.»

علت اشتها این تعریف، سخن پیامبر اکرم (ص) است که خطاب به عمر بن خطاب، خلیفه دوم، که مالک صد سهم از اراضی خیبر شده بود و قصد داشت آن را وقف کند، فرمود: «حبس الاصل و سبیل الثمرة».

بر پایه قاعده فقهی معروف و معتبر «الوقوف علی حسب ما یوقفها اهلها»^۶ «وقف بر همان اساسی که واقف قرار داده، اداره و مصرف می شود.» واقف در وقف دارای اختیارات گسترده ای است. کیفیت مصرف ثمره و نمای مال وقف شده کاملاً تابع اراده و خواست واقف است. در زمینه اداره وقف نیز تصمیمات واقف باید اجرا شود. حتی برخی از فقیهان تصریح کرده اند که: «واقف می تواند در ضمن وقف شرط کند که حاکم حق مداخله در امور وقف را نداشته باشد»^۸.

واقف می تواند سرپرستی و اداره وقف یا نظارت بر آن را برای همیشه یا به مدت معینی برای خود به طور مستقل یا مشترک با دیگری قرار دهد؛ یا به دیگری واگذار کند. و نیز مجاز است تعیین سرپرست وقف را به دیگری واگذار تا او هر گونه که صلاح می داند، عمل کند.

البته این حق برای واقف تنها در هنگام انشای وقف ثابت است. چنانچه واقف در هنگام وقف این تصمیمات را نگیرد، پس از انجام وقف نمی تواند در اداره امور آن دخالت کند و یا متولی تعیین شده در هنگام انشای وقف را عزل نماید؛ مگر اینکه حق عزل متولی را در هنگام نصب وی برای خود قرار داده باشد.

نکته ای که اکنون به طور طبیعی به ذهن می آید این است که چون مسجد یکی از مصادیق وقف است، پس واقف و بانی باید در اداره امور مسجد و جعل تولیت و سرپرستی برای آن دارای اختیارات گسترده ای باشد و به تعبیری دیگر مدیریت مسجد کاملاً تابع اراده و خواست واقف و بانی مسجد است. ولی تأمل و ژرف نگری در مسأله، این پندار را متزلزل می کند؛ این به دلیل آن است که از دیدگاه بسیاری از فقیهان، «وقف» در مسجد با وقف در دیگر مقوله ها متفاوت است. بسیاری از فقهای شیعه و

با توجه به مفاد این آیه چگونه می توان گفت هر مسلمانی حق دارد به اعمالی اقدام کند که در واقع نوعی عمارت و آبادانی مسجد به شمار می آید؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت: چنانچه مفسران یادآور شده اند، مقصود از حصر در این آیه این نیست که هر گاه مسلمانی واجد هر چهار وصف یادشده نباشد، نمی تواند در عمارت و آبادانی مسجد دخالت کند؛ در حقیقت این آیات در صدد بیان این نکته است که مؤمنان کامل صلاحیت بیشتری برای مداخله در امور مساجد دارند؛ به سخنی دیگر قداست و شرافت خانه خدا ایجاب می کند که ترجیحاً کسانی تصدی اداره امور مسجد را به عهده گیرند که از ویژگی های یادشده برخوردارند. زیرا از بدیهیات اسلامی این است که هر مسلمانی می تواند در عمران و آبادی مساجد مداخله کند و مسلمانان همگی بر این مطلب، اتفاق نظر دارند.

جایگاه هیأت امنای اداره امور مساجد

در بسیاری از نقاط کشور ما بر پایه یک سنت عرفی، مسجد توسط گروهی از مؤمنان که آنان را هیأت امنای مسجد می نامند اداره می شود. این افراد غالباً در همان محله ای که مسجد در آن قرار گرفته، زندگی می کنند. هیأت امنای مسجد ممکن است توسط اهالی محل انتخاب شده باشند یا آنکه خود داوطلبانه اداره امور مسجد را پذیرا شده باشند.

چنین شیوه ای از نظر شرعی نه تنها اشکالی ندارد بلکه دارای فواید نیز هست که به ذکر آن خواهیم پرداخت، ولی با توجه به اینکه پیشتر روشن شد که تکالیف و وظایف مربوط به مسجد، عمومی و همگانی است؛ وجود هیأت امنای برای مسجد، تکلیف دیگران را ساقط نمی کند. مثلاً اگر مسجد به نظافت یا صیانت احتیاج داشت و هیأت امنای آن اقدام لازم خودداری کرد، همه مسلمانان موظف به انجام تکالیف خود در ارتباط با مسجد هستند و نمی توان به این بهانه که مسجد، متولی و کارپرداز دارد، از انجام وظایف شرعی در ارتباط با مسجد کوتاهی کرد.

آنچه گفته شد درباره هیأت امنای است که از سوی مردم یا داوطلبانه عهده دار امور مسجد شده باشند؛ بحث درباره اعتبار یا عدم اعتبار هیأت امنایی که از سوی بانی مسجد یا حاکم اسلامی برای انجام امور مسجد تعیین شده باشد، متوقف بر این بحث است که آیا بانی مسجد یا حاکم اسلامی حق مداخله در مدیریت مسجد و تعیین کسانی به عنوان هیأت امنای مسجد را دارند یا نه؟

۶. محمد بن حسن طوسی، الخلاف، به نقل از: سلسلة النبیای الفقهیة، تنظیم: علی اصغر مروارید، ج ۳۴، ص ۳-۴.
۷. برای آشنایی با مفاد این قاعده نگاه کنید به: القواعد الفقهیة، میرزا حسن بجنوردی، ج ۴، ص ۲۲۱ به بعد.
۸. سید محمد کاظم طباطبایی، العروة الوثقی، ج ۲، کتاب الوقف، ص ۲۳۰-۲۳۱.



است و این چیزی جز وقف است؛ هر چند معبد و مسجد در برخی از احکام با وقف مشترك است^{۱۵}.

آیت الله خویی (ره) نیز در این باره معتقدند: «ماهیت وقف در مساجد عبارت است از آزاد کردن رقبه زمین مانند آزاد کردن بنده؛ همان گونه که در باب عتق، برده از عبودیت و بندگی آزاد می شود، هنگامی که زمینی به منظور عبادت خداوند مسجد قرار داده می شود، از هر گونه مملوکیت آزاد می شود. شاید خداوند در این آیه که می فرماید: «مساجد از آن خداوند است»^{۱۶}. به همین مطلب اشاره فرموده باشد؛ البته بنا بر این احتمال که مقصود از مساجد در آیه، مکانهایی باشد که به عنوان مسجد قرار داده شده است؛ نه محل سجده انسان مانند پیشانی^{۱۷}.

چنانکه ملاحظه می شود به اعتقاد بسیاری از فقیهان ماهیت وقف که اصولاً امری اعتباری است در مسجد با غیرمسجد متفاوت است. بر این پایه، همان گونه که انسان وقتی بنده ای را آزاد کرد دیگر هیچ گونه سلطه و ولایتی بر وی ندارد، هر گاه زمین یا بنایی را مسجد قرار داد از آن بیگانه می شود و سلطنت و حاکمیتی بر آن نخواهد داشت. بدیهی است هر گاه چنین مبنایی را بپذیریم، جعل تولیت برای مسجد توسط بانی و واقف، لغو و بی اثر خواهد بود؛ چنانکه برخی از فقیهانی که دارای این مبنا هستند، بدین مطلب تصریح کرده اند^{۱۸}.

با این حال از کلمات برخی دیگر از فقیهان چنین برمی آید که آنان جعل تولیت و سرپرستی از سوی واقف بر مسجد را شرعاً مؤثر می دانند. شیخ جعفر حلی در کتاب ارزشمند کشف الغطاء می نویسد:

«ناظر [بر امور اوقاف] دو نوع است: ناظر اصلی که شرع آن را تعیین نموده، و ناظر قراردادی که به سبب جعل مالک، اعتبار پیدا می کند. ناظر شرعی در مواردی است که وقف عام است، مانند مساجد، مدارس، کاروانسراها، پلها، گورستانها و تمام مواردی که وقف در آن عام است و واقف، ناظر خاصی را برای رسیدگی به امور وقف تعیین نکرده است. در صورتی که واقف نظارت را به فرد معینی واگذار کند، نظارت از آن او خواهد بود و مجتهد ناظر است تا مبادا ناظری که از سوی مالک تعیین شده، اخلاقی به وقف وارد کند یا آن را تباه نماید. در صورتی که واقف، کسی را به سمت نظارت برنگزیده باشد، ناظر در دوران غیبت امام معصوم (ع) مجتهد است زیرا او قائم مقام امام (ع) در اجرای احکام است^{۱۹}.

شیخ مرتضی انصاری از محقق ثانی - قدس سرهما - نقل می کند که: «متولی فروش حصیرهای کهنه مسجد و (عمارت) ستونهای شکسته آن، ناظر خاص است [منظور

سنی بدین مطلب تصریح کرده اند، که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

علامه حلی در کتاب قواعد می گوید: «هر گاه مراحل انجام وقف تمام شود، ملکیت واقف از مال وقف شده، زایل می شود؛ اگر مورد وقف، مسجد باشد، در این صورت مانند بنده آزاد کردن و گسستن رابطه ملکیت است و اگر وقف بر اشخاص معینی باشد، موقوف علیهم مالک موقوفه خواهند بود و اگر وقف بر جهت عامی باشد، ملکیت از آن خداوند است^۹.

همچنین مرحوم علامه در کتاب تذکره می نویسد: «وقتی کسی قطعه زمینی را مسجد یا گورستان قرار دهد، در این صورت، ماهیت عمل او گسستن رابطه ملکیت آن مال از خود می باشد، مانند بنده آزاد کردن. در این صورت خلافتی میان علما نیست که علایقی که میان انسان و مالش وجود دارد، از چنین مالی گسسته خواهد شد^{۱۰}.

شهید اول نیز در کتاب دروس بدین مطلب تصریح می نماید^{۱۱}.

این قدامه حنبلی در کتاب المغنی به هنگام ذکر دلیل بر این مطلب که فروش مسجد در هیچ فرضی جایز نیست، می نویسد: «ان المسجد أشبه الأشياء بالمعتق». «مسجد شبیه ترین چیز به بنده ای است که آزاد شده است [و آزادکننده حق تصرف در آن را ندارد]^{۱۲}.

فقیه متتبع، محمدجواد عاملی، صاحب کتاب گران سنگ مفتاح الکرامة نیز در موارد متعددی بر این مطلب اصرار ورزیده است^{۱۳}.

شیخ مرتضی انصاری نیز ماهیت وقف در مسجد را با دیگر مصادیق وقف، مغایر شمرده، می فرماید: «وقف بر دو قسم است: یک قسم آن است که ملک موقوف علیهم است در این صورت آنان مالک منفعت وقف خواهند بود... نوع دوم وقف آن است که ملک کسی نیست مانند آزاد کردن بنده، که گسستن پیوند ملکیت است؛ مانند وقف در باب مساجد، مدارس و کاروانسراها؛ البته این در صورتی است که مانند جمعی از علما نگوییم مالک وقف در این گونه موارد مسلمانها هستند^{۱۴}.

امام خمینی (ره) با آنکه معتقدند که وقف به طور کلی از مقوله تملیک نیست، بلکه فک ملک یعنی قطع علاقه ملکیت از مال است تصریح می نمایند که وقف در باب «مسجد» با دیگر مصادیق وقف، مغایر است. ایشان می فرمایند:

«بعید نیست که کیفیت اعتبار وقف در مساجد و معابد دیگر ادیان با اصل اعتبار وقف، مغایر باشد؛ در مسجد و معبد آنچه وجود دارد، اعتبار مسجد بودن و معبد بودن

۹. ایضاح الفوائد فی شرح اشکالات القواعد، فخرالمحققین، ج ۲، ص ۳۹.

۱۰. به نقل از: مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامه، سیدمحمدجواد عاملی، ج ۹، ص ۷۹.

۱۱. الدرر الشریعه، محمدبن جمال الدین مکی عاملی (شهید اول) به نقل از: سلسله التبايع الفقهيّة، ج ۳۴، ص ۶۰.

۱۲. المغنی، ابن قدامه، ج ۶، کتاب الوقف، ص ۲۲۶.

۱۳. نگاه کنید به مفتاح الکرامة، سیدمحمدجواد عاملی، ج ۹، ص ۷۹، ۱۰۰، ۱۰۶ و ۱۰۷.

۱۴. کتاب البیع، شیخ مرتضی انصاری، ص ۱۶۶ و نیز ص ۱۶۷.

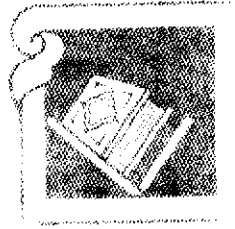
۱۵. کتاب البیع، سیدروح الله موسوی خمینی، ج ۳، ص ۸۲.

۱۶. جن: ۱۸.

۱۷. التفتیح فی شرح العروة الوثقی، سیدابوالقاسم موسوی خمینی، ج ۹، ص ۱۸۰.

۱۸. نگاه کنید به: استفتانات از محضر امام خمینی، ج ۲، ص ۳۹۶، ۱۴۶، ۱۴۷ و ۱۴۸.

۱۹. کشف الغطاء، جعفر حلی، کتاب الوقف، ص ۳۷۱.



ناظری است که از سوی بانی مسجد تعیین شده] و در صورت نبود ناظر خاص، نوبت به حاکم شرع می‌رسد.^{۲۰}

فقیه نامی شیخ محمدحسن نجفی در مقام استدلال بر جواز استفاده از ابزار و آلات یک مسجد در مسجد دیگر می‌نویسد:

«زیرا مسجد از آن خداست و آنچه برای خدا باشد، در اختیار ولی اوست، چنانکه برخی از روایات باب خمس نیز بر این مطلب دلالت می‌کند. بنابراین ولی خدا (حاکم اسلامی) می‌تواند به مقتضای مصلحت همچون موارد دیگری که اختیاردار آن است در مسجد تصرف کند. حال آیا تصرفات یادشده در مسجد، مخصوص به حاکم و پس از او مربوط به مؤمنان عادل است یا اینکه تصرفات یادشده پس از حصول شرایط آن برای همگان جایز است؟ دو وجه در مسأله وجود دارد؛ قول مطابق با احتیاط و اقوی، وجه اول است (یعنی چنین تصرفاتی مختص به حاکم است و نه همه مؤمنان) ولی این در صورتی است که مسجد دارای ناظر خاصی [که از سوی واقف و بانی تعیین می‌شود] نباشد و گرنه اذن گرفتن از او در برخی از موارد یادشده، واجب است.^{۲۱}»

چنانکه ملاحظه می‌شود حتی فقیه روشن بین و متبحری همچون صاحب جواهر الکلام که می‌توان گفت از جانبداران فقه حکومتی است، نقش متولی و ناظر خاص در مسجد را کاملاً نفی نمی‌کند و بر آن است که با وجود ناظر خاص برای مسجد، اولویت تصرف در امور مسجد با اوست.

شیخ عبدالله مامقانی در بحث ویران کردن مسجد خراب به منظور ترمیم آن می‌نویسد:

«برای تصرف در مسجد و خراب کردن و ساخت مجدد آن و به کار گرفتن ابزار و آلات آن در مسجدی دیگر در صورتی که مسجد دارای متولی خاص باشد، اذن او شرط است و در صورت فقدان متولی خاص، اذن حاکم و با نبود حاکم، اذن مؤمن عادل شرط است.^{۲۲}»

همین فقیه در بحث فروش آلات و ابزاری که مسجد بدان نیاز دارد، می‌نویسد:

«متولی فروش ابزار مسجد و یا ارسال آن برای استفاده در مسجدی دیگر حاکم شرع است؛ ولی این در صورتی است که مسجد دارای متولی خاص نباشد.^{۲۳}»

با ملاحظه کلمات و سخنان مشابهی که از فقیهان در باب وقف و مسجد وجود دارد، روشن می‌شود که مسأله تولیت مسجد و اینکه آیا اختیاردار آن حاکم اسلامی است یا بانی و متولی مسجد چندان که باید متقن نیست. حتی به طور قاطع نمی‌توان گفت آن دسته از فقیهان که ماهیت

وقف در مسجد را با دیگر موارد وقف، مغایر می‌دانند. الزماً جعل تولیت برای مسجد را لغو و بی اثر می‌دانند. هر چند با توجه به توضیحاتی که خواهد آمد چنین فقیهانی علی القاعده باید جعل تولیت برای مسجد را لغو و بی اثر بدانند.

اکنون پس از ذکر این کلمات و آگاهی اجمالی نسبت به آرای فقیهان، مسأله را از دیدگاه فقه استدلالی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

مقتضای «اصل» در مسأله

در مباحث فقهی رسم بر آن است که پیش از ورود به بحث، «اصل» در آن مسأله را بیان می‌کنند. بدین معنا که هر گاه ادله در جانب نفی و اثبات چندان روشن نبود، اصل و قاعده‌ای که به هنگام عدم وجود دلیل خاص باید بدان رجوع شود، چیست؟ در بحث ما نیز این مسأله مطرح است. یعنی هر گاه نتوانستیم با استناد به ادله، مشروعیت یا عدم مشروعیت جعل تولیت برای مسجد از سوی بانی را اثبات کنیم، مقتضای اصول و قواعد چیست؟ در این باره باید گفت: تعیین متولی یا ناظر برای مسجد از سوی واقف و بانی نوعی اثبات ولایت برای اوست و چنانکه فقیهان تصریح کرده‌اند در باب «ولایت» به طور کلی اصل بر آن است که کسی بر دیگری یا چیزی ولایت ندارد؛ جز آن که ولایت او با استناد به ادله متقن، اثبات شود. بنابراین در بحث متولی مسجد، مشروعیت تعیین متولی برای مسجد تنها در صورت اقامه ادله استوار بر آن ثابت خواهد شد و در صورت شک در ولایت متولی، به مقتضای «اصل» حکم به نفی آن می‌شود.

اکنون پس از روشن شدن مقتضای اصل در مسأله به بررسی ادله جواز تعیین متولی برای مسجد می‌پردازیم.

ادله جواز جعل تولیت برای مسجد

نگارنده به رغم تتبع فراوان در کلمات فقها به دلیلی که برای جواز تعیین تولیت در خصوص مسجد بدان استناد شده باشد، برخورد نکرد؛ ولی برای اثبات جواز تعیین متولی و ناظر در باب وقف به طور مطلق، معمولاً به دو دلیل استناد شده است. آیا این دو دلیل به گونه‌ای است که بتوان مضمون آن را در باب مسجد نیز جاری دانست یا نه؟

۱. دلیل لزوم وفا به شروط در ضمن عقد

آیه یکم از سوره مائده می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ «ای اهل ایمان به پیمانها وفا کنید.» این آیه کریمه به ضمیمه حدیث معروف پیامبر (ص) که می‌فرماید: «المؤمنون عند شروطهم»^{۲۴} «مؤمنان باید به

۲۰. ان المتولي لبيع حُصْر المسجد اذا اندرت و جذوعه اذا انكسرت، الناظر الخاص و مع فسخه تصل التوبة الى الحاكم. (کتاب البيع، شیخ مرتضی انصاری، ص ۱۶۶، طبع تبریز).

۲۱. جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی، ج ۱۴، ص ۸۴ و ۸۷.

۲۲. ماهج المتقین، عبدالله مامقانی، ص ۹۷.

۲۳. همان.

۲۴. وسائل الشیعه، محمدبن حسن عاملی، باب ۲۰ از ابواب المهور، حدیث ۴.



تعریف یادشده را که در میان فقیهان متداول بوده به این صورت تغییر داده است: «الوقف عقد ثمرته تحبیس الاصل و اطلاق المنفعة»^{۲۸} «وقف عقدی است که نتیجه آن حبس کردن اصل مال و آزاد ساختن منفعت و نمای آن است». بدین ترتیب او از اولین فقهای است که صریحاً وقف را نوعی عقد به شمار آورده است. برخی از فقهای متأخر همچون علامه در قواعد همین تعریف را برگزیده اند. با این حال حتی پس از تعریف صاحب شرایع باز هم فقیهان ناموری همچون یحیی بن سعید هذلی در الجامع للشرایع و شهید اول در لمعه از اطلاق کلمه عقد بر وقف خودداری کرده و آن را به تحبیس الاصل و اطلاق المنفعة تفسیر کرده اند^{۲۹}.

صاحب جواهر الکلام در تبیین علت ذکر کلمه «عقد» در تعریف محقق حلی از وقف می نویسد: «برخی از فقیهان، الفاظی همچون وقف، بیع و ... را اسم برای خود عقود می دانند و در جانب مقابل، گروهی این گونه الفاظ را اسم برای معنایی که از این عقود، حاصل می شود، به حساب می آورند. این احتمال نیز وجود دارد که چون برخی از فقیهان، قبول را در وقف معتبر نمی دانند چه بسا در عقد بودن آن تردید دارند و از این رو وقف را در شمار عقود نمی دانند»^{۳۰}.

احتمال دوم قوی تر است؛ زیرا با ملاحظه تمام مسائل باب وقف، روشن می شود که قائل شدن به عقد بودن وقف، مستلزم تکلفاتی است و چه بسا آن دسته از فقیهان که از اطلاق عقد بر وقف خودداری کرده اند، آگاهانه و با توجه به این محظورات و تکلفات بوده است. برخی از فقیهان عقد بودن وقف را نامعقول دانسته اند. امام خمینی (ره) در مقام ایراد بر صاحب جواهر که برای اثبات مالکیت موقوف علیهم نسبت به مال وقف شده، به عقد بودن وقف استناد کرده^{۳۱}، می فرماید:

«وقف به معنای مشترک آن، که در تمام موارد وقف وجود دارد، اساساً معقول نیست که عقد باشد؛ چون پرواضح است که مثلاً در وقف بر کبوتران خانه خدا یا وقف بر حیوانات حرم معقول نیست که عقدی میان واقف و موقوف علیه وجود داشته باشد و شخص سومی هم در میان نیست تا وقف را قبول نماید و طرف قبول و عقد و تملک قرار گیرد. پس ناگزیر یا باید بپذیریم که این گونه موارد، وقف نیست؛ که این باطل است یا آنکه بپذیریم معنای وقف در موارد گوناگون متفاوت است یعنی در برخی موارد، ایقاع و در پاره ای موارد، عقد است؛ که بطلان این مطلب نیز پرواضح است. یا بپذیریم وقف در این گونه موارد، باطل است که این نیز مخالف با اطلاق ادله است، زیرا ما شواهدی می یابیم که بر چنین عملی،

شروط خود وفا کنند. گویای آن است که هر شرط مشروعی را که با مقتضای وقف، منافات نداشته باشد، می توان در عقد وقف مطرح کرد که در این صورت، وفای به آن واجب است و تردیدی نیست که هر گاه واقف به هنگام مسجد قرار دادن زمین یا بنایی، تولیت و نظارت آن را برای خود یا دیگری قرار دهد، نه تنها منافاتی با مقتضای وقف ندارد، بلکه این کار سبب خواهد شد تا مکان وقف شده در همان جهتی که تعیین شده مورد بهره برداری قرار گیرد.

ایرادی که بر این استدلال وارد می شود آن است که صحت این دلیل مبتنی بر آن است که ثابت شود وقف از مقوله «عقد» است؛ حال آنکه در مورد وقف اگر نگوییم به عقد نبودن آن اطمینان داریم، دست کم در عقد بودن آن تردید داریم و همین تردید در صندق عنوان «عقد» بر «وقف»، مانع از آن می شود که بتوان احکام عقد را بر وقف جاری ساخت^{۳۲} و برای اثبات صحت جعل تولیت به آیه یادشده، استناد کرد.

بسیاری از فقهای متقدم در تعریف وقف، گرچه عقد بودن آن را صریحاً نفی نکرده اند، ولی به عقد بودن آن نیز اذعان ننموده اند. فقیهان ناموری همچون شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ) در کتاب هدایه و پس از او شیخ مفید در مقنعه، سیدمرتضی در انتصار و المسائل الناصریات، ابوالصلاح حلبی در کافی، شیخ طوسی در نهاییه، سلار در مراسم، قاضی ابن براج در جواهر الفقه و نیز در المذهب از ذکر تعریفی برای وقف خودداری کرده و تنها به ذکر احکام و شرایط آن بسنده نموده اند؛ شیخ مفید در مقنعه، شیخ طوسی در نهاییه و قاضی ابن براج در مذهب و ابن ادریس در سرائر درباره وقف فرموده اند: «الوقف فی الاصل صدقة»^{۳۳} «وقف در حقیقت، نوعی صدقه دادن است.» و تردیدی نیست که صدقه، عقد نیست.

سعیدبن عبدالله راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ) صاحب فقه القرآن یکی از فقهای متقدم است که در صدد تعریف وقف برآمده و در تعریف آن گفته است: «الوقف تحبیس الاصل و تسبیل المنفعة»^{۳۴} «وقف عبارت است از حبس نمودن اصل و عین مال، و در راه خدا قرار دادن منفعت و نمای آن.» پس از وی، ابن حمزه در وسیله، کیذری در اصباح الشیعه بمصباح الشریعه و ابن ادریس در سرائر این عبارت را به عنوان تعریف وقف ذکر کرده اند. چنانکه ملاحظه می شود در گفتار این فقیهان تصریحی نسبت به عقد بودن وقف دیده نمی شود؛ بلکه با توجه به عبارتهای آنان شاید بتوان قول به عدم عقد بودن وقف را به آنان نسبت داد.

محقق حلی (متوفای ۶۷۶ هـ) در شرایع الاسلام

۲۵. به تعبیر فنی، تمسک به عموم در این فرض، تمسک به عام در شبهه مصداقیه خود عام است که اصولیین بر بطلان آن، اتفاق نظر دارند.

۲۶. سلسله التناهیات الفقهیه، ج ۱۲، ص ۱۷، ۵۹، ۱۰۸ و ۲۲۳.

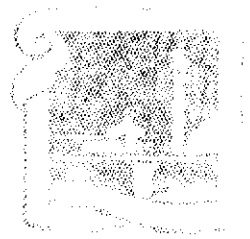
۲۷. فقه القرآن، سعیدابن عبدالله راوندی، به نقل از سلسله التناهیات الفقهیه، ج ۱۲، ص ۱۵۰.

۲۸. شرایع الاسلام، جعفرین حسن حلی، ج ۲، ص ۱۶۵.

۲۹. نگاه کنید به سلسله التناهیات الفقهیه، تنظیم علی اصغر مروارید، ج ۱۲، ص ۳۴۵، ۳۶۷ و ۴۸۹.

۳۰. جواهر الکلام، محمدحسن نجفی، ج ۲۸، ص ۳-۴.

۳۱. خلاصه استدلال صاحب جواهر - قدس سره - این است که وقف، عقد است و مقتضای این امر آن است که عین از ملک موجب، خارج شود و داخل در ملک قبایل گردد.



عنوان وقف، صدق می کند. از این مسأله چنین نتیجه گیری می شود که وقف از ایقاعات است و این با تمام موارد وقف موافق و سازگار است. افزون بر این ما مشاهده می کنیم که در وقف با وجود گستردگی دامنه آن، قبول موقوف علیه یا حاکم شرط نیست. آیا در مورد مساجد، مسافرخانه ها و پلهای موقوفه که تعداد آن نیز فراوان است دیده شده است که واقفان به مجتهد جامع الشرایط یا وکیل او [برای قبول] مراجعه کنند؟ سیره قطعی مسلمانان برخلاف این است. اینکه ما ابتدا ملزم شویم که وقف، عقد است آن گاه در پاره ای از فروع و مسائل متفرع بر آن خود را دچار تکلف سازیم، وجهی ندارد.^{۳۲}

آنچه عقد نبودن وقف را دست کم در مورد مسجد تقویت می کند آن است که ظاهر کلمات بسیاری از فقیهان که قبلاً برخی از آنها را نقل کردیم به روشنی گویای آن است که ماهیت وقف در باب مسجد از مقوله تحریر و فک ملک است که نوعی ایقاع به شمار می آید و نه عقد. برای ناتمام بودن استدلال مذکور لازم نیست به عقد بودن وقف، اطمینان داشته باشیم؛ بلکه شک در عقد بودن وقف نیز استدلال یادشده را سست و از درجه اعتبار ساقط می کند؛ زیرا چنانکه در علم اصول ثابت شده است، برای تمسک به هر دلیل عامی باید نسبت به اینکه مورد از مصادیق آن عام است، اطمینان داشته باشیم. تمسک به عام در مورد مصادیق مشکوک، تمسک به عام در شبهه مصادیقی عام است که باتفاق اصولیین جایز نیست.

در اینجا ممکن است این پرسش مطرح شود که بر فرض که بپذیریم وقف، عقد نیست؛ آیا عموم حدیث «المؤمنون عند شروطهم» که بر لزوم وفای به شرطها دلالت می کند، برای اثبات صحت تعیین متولی برای مسجد از سوی بانی کافی نیست؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت که: مشهور و معروف در میان فقها آن است که شرط عبارت است از تعهدی که در ضمن تعهد دیگر انجام گرفته باشد، از همین روست که فقیهان تنها شروطی را که در ضمن یکی از عقدهای لازم، شرط شده باشد، واجب الوفا می دانند و شروط ابتدایی یعنی شروطی که در ضمن عقد نباشد را واجب الوفا نمی دانند. قول به لزوم وفا به شروط ابتدایی، قولی نادر است.

اگر بپذیریم که وقف نوعی عقد است، یا آنکه شروط ابتدایی را نیز واجب الوفا بدانیم باز هم تمسک به «المؤمنون عند شروطهم» برای اثبات صحت جعل تولیت برای مسجد درست نیست؛ زیرا مسجد پس از اجرای عقد، موقوفه ای است که شارع مقدس قبلاً کلیه مسائل مربوط به آن را در ضمن احکام مسجد بیان کرده است.

مثلاً هر گاه حکم اولی شرع درباره مسجد این است که در صورت نجس شدن، وظیفه همه مسلمانان است که نسبت به تطهیر آن اقدام کنند، واقف و بانی چگونه می تواند این حکم را نفی کند و آن را تنها در اختیار متولی قرار دهد. و همین طور، احکامی مانند لزوم حفظ مسجد از هتک و حتی احکامی مانند استحباب خاکروبی مسجد و فرش کردن و روشن نگاه داشتن آن. این گونه احکام، به طور طبیعی بر هر مکانی که عنوان مسجد را دارا باشد، جاری می شود و عموم مسلمانان براساس این دستورات، وظایفی الزامی یا غیرالزامی را نسبت به مسجد دارند؛ پس شرط کردن شروطی که با این احکام مغایر باشد چه بسا در پاره ای موارد از نوع تحلیل حرام و تحریم حلال باشد و چنانکه می دانیم هر شرطی که حرام را حلال و حلال را حرام نماید از درجه اعتبار ساقط است.

در سایر موارد وقف، معمولاً شارع مقدس احکام خاصی در مورد مال موقوفه و کیفیت بهره برداری از آن ندارد و خصوصیات کار دقیقاً بسته به شرایطی است که واقف در ضمن وقف تعیین می کند.

شاید با ملاحظه همین احکام شرعی فراوان برای مسجد بوده است که فقیهانی همچون امام خمینی (ره) با آنکه در برخی استدلالها، اذعان می نمایند که ماهیت وقف در تمام موارد آن امر واحدی است؛ در خصوص مسجد برآنند که اعتبار مسجد بودن و معبد بودن، اعتباری خاص است و با دیگر موارد وقف، تفاوت دارد.

نتیجه آنکه با توجه به عقد نبودن وقف در باب مسجد یا دست کم مشکوک بودن صدق عقد بر وقف مسجد نمی توان با استناد به آیه شریفه و انضمام حدیث پیامبر (ص) به آن، مشروعیت جعل تولیت برای بانی و واقف مسجد را اثبات کرد.

۲. تمسک به عموم قاعده «الوقوف علی حسب ما یوقفها اهلها» و رد این استدلال

وجه دوم برای اثبات صحت جعل تولیت برای مسجد از سوی واقف، حدیث «الوقوف تکنون علی حسب ما یوقفها اهلها»^{۳۳} است. این مضمون در چند روایت دیگر نیز ذکر شده و فقها به مضمون آن عمل کرده اند؛ تا آنجا که مضمون این روایت به عنوان یک قاعده فقهی و مسلم به نام قاعده «الوقوف علی حسب ما یوقفها اهلها» شناخته می شود.^{۳۴}

مفاد این قاعده که در حقیقت برگرفته از مضمون روایات است گویای آن است که در باب وقف، کیفیت مصرف، اداره و دیگر خصوصیات آن، تابع همه شرایط و ضوابطی است که واقف قرار داده است. همه فقیهان با

۳۲. نگاه کنید به کتاب البیع، سیدروح الله موسوی خمینی، ج ۳، ص ۸۶.

۳۳. وسایل الشیعه، محمدبن حسن عاملی، کتاب الوقوف و الصدقات، باب ۲ از ابواب احکام الوقوف و الصدقات، روایت ۲.

۳۴. نگاه کنید به القواعد الفقهیه، میرزا حسن بجنوردی، ج ۴، ص ۲۲۱ به بعد.



اسلامی روشن شده، شرایطی که واقف قرار می‌دهد نمی‌تواند دارای اعتبار باشد.

اکنون به طور طبیعی از این تحلیل و پاسخی که به وجه اول داده شد، چنین برداشت می‌شود که واقف و بانی دست کم باید بتواند در محدوده‌ای که تصمیمات و شروطش، تصادمی با مقررات شرعی در زمینه اداره امور مسجد نداشته باشد، در اداره مسجد دخالت کند. مانند اینکه بانی شخصی را معین نماید تا در اوقات نماز درهای مسجد را باز کند، یا مراقب نظافت و صیانت مسجد باشد، زیرا چنین اقداماتی نه تنها تضادی با احکام مسجد ندارد، بلکه اعمال ولایت متولی در چنین زمینه‌هایی باعث سامان یافتن امور مسجد و مراعات نظم و انضباط در آن نیز می‌شود.

در این باره باید گفت: گرچه شیوه عملی در کشور ما در بسیاری از مساجد به همین گونه است؛ ولی این نکته را نباید از یاد برد که با توجه به این امر که در باب «ولایت» اصل، عدم ولایت کسی بر دیگری یا چیزی است و ما دلیلی بر شناسایی و اعتبار چنین ولایتی از سوی واقف نداریم؛ چنین شرط و قراری الزامی نیست تا دیگری نتواند در این زمینه با متولی تعیین شده از سوی واقف، تراحم داشته باشد. ولی در عین حال، جعل تولیت در این حدود، کاری خلاف شرع هم نیست. زیرا جعل تولیت در این حد بدان می‌ماند که واقف، کسی را به طور مؤکد توصیه نماید تا نسبت به نظیف مسجد و باز کردن درهای آن و صیانت از بنای مسجد، اهتمام ورزد.

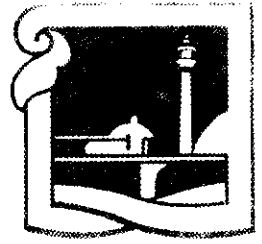
شاید بتوان با توضیح فوق میان آن دسته از فقیهان که اصولاً مسجد را تولیت بردار نمی‌دانند با دسته‌ای دیگر که برای بانی و واقف در زمینه جعل تولیت و ناظر اختیاراتی قائلند، توافق ایجاد کرد. یعنی در حقیقت، مقصود فقیهانی که معتقدند جعل تولیت برای مسجد اثری ندارد؛ این است که مسجد، متولی بلامزاحمی که بتواند حتی فراتر از احکام اولیه شرعی که برای مسجد از سوی شارع مقدس، تشریح شده، اعمال ولایت و مدیریت کند، ندارد. پس متولی مسجد نمی‌تواند از ورود افراد خاصی به مسجد، جلوگیری کند یا در صورت نیاز مسجد به نظیف و تطهیر، مردم را از انجام این وظیفه عمومی و همگانی باز دارد. و مقصود فقیهانی که ابراز کرده‌اند، جعل تولیت برای مسجد مشروع است، تولیت در محدوده احکام شرعی و صرفاً برای انجام امور عادی مسجد است؛ آن هم در مواردی که با حقوق و تکالیف دیگران، تصادمی به وجود نیاید. هر چند باید اذعان کرد که ظاهر برخی از کلمات فقیهان با چنین جمع و توافقی، سازگار نیست.

استناد به همین قاعده، جعل تولیت از سوی واقف را مشروع دانسته‌اند. بر این اساس از آن رو که مسجد قرار دادن زمین یا ساختمان نیز یکی از مصادیق وقف است، پس بانی باید بتواند به هنگام انشای صیغه مسجد، متولی و ناظر بر امور آن را هر کس و هر گونه که صلاح دانست تعیین کند.

این استدلال نیز به همان دلیلی که در رد دلیل اول گفته شد، ناتمام است؛ زیرا با در نظر گرفتن تناسب حکم و موضوع می‌بایم که مفاد این حدیث یا قاعده در مواردی جاری خواهد بود که شارع مقدس قبلاً احکام و شرایط آن را بیان نکرده باشد؛ ولی در مورد مسجد با توجه به اینکه ضوابط بهره‌برداری و مدیریت آن قبلاً توسط شارع بیان شده، اراده و خواست واقف در این زمینه‌ها مداخلت ندارد. بلکه آنچه در اختیار اوست تنها این است که ملک خود را مسجد قرار دهد. پس از تحقق یافتن عنوان مسجد، احکام شرعی مسجد بر آن مکان جاری است. مثلاً واقف نمی‌تواند، شرط کند که افراد خاصی حق بهره‌برداری از مسجد را داشته باشند؛ زیرا مسجد از نظر مقررات شرعی یک مکان مشترک عمومی است و همگان در چارچوب موازین شرعی می‌توانند از آن استفاده کنند^{۳۵}. حال آنکه در دیگر موارد وقف، گسترده بودن یا محدود بودن موقوف علیهم یعنی کسانی که از درآمد وقف بهره‌برداری می‌کنند کاملاً تابع نظر واقف است. واقف می‌تواند، مال موقوفه را وقف بر دانشجویان یا علما یا دانشمندان رشته خاصی قرار دهد و نظر او کاملاً لازم‌الاتباع است. حال آنکه در باب مسجد، واقف نمی‌تواند شرط کند که هر گاه مسجد به تطهیر نیاز داشت، شخص معینی آن را تطهیر کند و دیگر مؤمنان حق دخالت در تطهیر مسجد را ندارند؛ زیرا بر اساس حکم شرعی، تطهیر مسجد یک وظیفه عمومی و همگانی است. واقف نمی‌تواند شرط کند درهای مسجد در اوقات معینی به روی نمازگزاران باز باشد؛ زیرا مسجد یکی از مشترکات و مکانهای عمومی است و همگان باید بتوانند به طور متعارف در مواقع نیاز از آن استفاده کنند.

مقصود بسیاری از فقها که وقف در باب مسجد را به باب تحریر و عتق تشبیه کرده‌اند، نه قیاس وقف بر عتق است و نه بیان اینکه تخصیص مکانی به مسجد از مصادیق تحریر است؛ بلکه آنان به رغم اینکه مسجد را از مصادیق وقف می‌دانند، با بیان چنین تنظیر و تشبیهی درصدد بیان این نکته‌اند که همان گونه که در باب عتق، مالک تنها می‌تواند تحریر بنده را انشا کند، در باب وقف مسجد نیز مالک زمین یا بنا تنها اختیار دارد که مال خود را مسجد قرار دهد؛ اما از آن رو که کیفیت اداره مسجد قبلاً در احکام

۳۵. البته در این باره نیز برخی از فقیهان برآنند که بانی مسجد می‌تواند آن را برای گروه خاصی مسجد قرار دهد؛ ولی این نظریه طرفداران کمی دارد.



در مباحث بعدی خواهیم دید که جعل تولیت برای مسجد بدین معنا علاوه بر آنکه کاری نامشروع نیست، بلکه از نقطه نظر آثار اجتماعی نیز پسندیده است.

جعل تولیت برای موقوفات مسجد

از آنچه گفته شد آشکار می شود که هر گاه مسجد دارای موقوفاتی باشد و واقف برای آن متولّی یا ناظری تعیین کند، تعیین او در این زمینه کاملاً دارای اعتبار شرعی است؛ زیرا مفاد قاعده «الوقوف علی حسب ما یوقفها اهلها» بی هیچ اشکالی موقوفات مسجد را نیز همچون دیگر موارد وقف، شامل می شود.

اما نباید از یاد برد که هر گاه اعمال حق ولایت و سرپرستی بر اوقاف مسجد آن چنان باشد که به اعمال ولایت و نظارت بر مسجد منتهی گردد، ولایت متولّی دارای اعتبار شرعی نخواهد بود؛ مثلاً فرض کنیم مسجد دارای مزرعه ای است که کسی آن را بر مسجد وقف کرده و شرط کند که درآمد حاصل از این موقوفه برای تأمین فرسهای مسجد، مصرف شود. حال آیا واقف این مزرعه می تواند شرط کند که تنها عده خاصی حق بهره برداری از فرسهایی که برای مسجد خریداری می شود را دارند؟ بی تردید پاسخ منفی است؛ زیرا شرط اخیر واقف که حق استفاده از فرسها را برای افراد معینی قرار داده، در معنا نوعی اعمال ولایت بر خود مسجد و فراتر از اعمال ولایت بر موقوفات مسجد است و چنانکه گفته شد جعل تولیت برای مسجد در چنین حدودی اصولاً از اختیارات بانی مسجد نیست.

مثالی دیگر: هر گاه واقف، ملکی را برای مسجد وقف، و شرط کند که درآمد حاصل از آن تنها به امام جماعت مسجد برسد، چنین وقف و شرطی مشمول عموم قاعده «الوقوف علی حسب ما یوقفها اهلها»، و صحیح و معتبر است. حال اگر واقف این شرط را هم اضافه کند که امام جماعت مسجد باید همواره فلان کس و پس از وی، فرزندان او یا کسی باشد که او تعیین می کند، این بخش از شرط از آن رو که در واقع تنها اعمال ولایت بر چگونگی مصرف موقوفه مسجد نیست؛ بلکه اعمال ولایت و سرپرستی بر خود مسجد نیز هست، دارای اعتبار شرعی نخواهد بود و عمل به آن الزامی نیست.

جایگاه حاکم اسلامی در اداره امور مساجد

یکی از زمینه های اعمال ولایت فقیه، اوقاف است. چنانکه می دانیم فقیهان، وقف را به وقف عام و وقف

خاص تقسیم کرده اند. این تقسیم بندی برای وقف، در حقیقت به اعتبار موقوف علیهم یعنی کسانی است که چیزی برای آنها وقف شده است. مثلاً وقف محصول یک زمین کشاورزی برای افرادی معین، وقف خاص است و احداث یک بیمارستان یا پل برای عموم مردم از مصادیق وقف عام است. هم در وقف عام و هم در وقف خاص موارد قابل توجهی برای دخالت حاکم اسلامی وجود دارد، هر چند موارد دخالت حاکم در وقف عام گسترده تر از وقف خاص است.

برای روشن هر چه بیشتر بحث، ذکر مواردی از دخالت حاکم در امور وقف، مناسب به نظر می رسد:

۱. به نظر بسیاری از فقیهان برای لازم شدن وقف، قبض مال وقف شده توسط موقوف علیهم معتبر است. طبیعی است که در موارد وقف خاص، عمل قبض تحویل گرفتن مال وقف شده توسط خود موقوف علیهم صورت می گیرد. در موارد وقف عام، متولّی تحویل گرفتن مال وقف شده، حاکم شرع است.^{۳۶}

۲. در مواردی که واقف در ضمن وقف، متولّی برای وقف تعیین نکند، تعیین متولّی به عهده حاکم است.^{۳۷}

۳. هر گاه متولّی وقف، اهلیت اداره امور موقوفه را از دست بدهد، عزل وی و تعیین دیگری به جای او بر عهده حاکم است.^{۳۸}

۴. هر گاه وقف دارای چند متولّی باشد و میان آنها اختلاف و ناهماهنگی باشد، رفع اختلاف و ایجاد هماهنگی میان آنها از وظایف حاکم است.^{۳۹}

۵. در مواردی که اداره امور وقف از وظایف حاکم است، حاکم می تواند این کار را مستقیماً به عهده گیرد یا دیگری را برای انجام آن، وکیل کند.^{۴۰}

اینها مثالهایی از موارد دخالت حاکم در امور وقف است. در زمینه اختیارات حاکم اسلامی در اوقاف، پیشتر نیز از فقیه محقق، کاشف الغطاء نقل شد که: به طور کلی در اوقاف عامه و از آن جمله مساجد، مجتهد سمت نظارت را دارد تا چنانچه اخلاص یا تباهی در امور موقوفه پیدا شود، آن را اصلاح کند.^{۴۱}

همچنین از جواهر الکلام نیز نقل شد که در صورت عدم وجود ناظر خاص برای مسجد، حاکم متولّی امور آن است.^{۴۲} حال باید دید با توجه به مبنایی که در باب ولایت فقیه اختیار شد و نیز قواعد و اصول باب وقف، حاکم اسلامی در زمینه اداره امور مساجد چه جایگاهی دارد؟ در مورد اصل تحقق مسجد، به خودی خود اذن حاکم شرع و حتی قبض و تحویل گرفتن او معتبر نیست. بسیاری از فقیهان تصریح کرده اند که برای تحقق یافتن عنوان مسجد برای مکانی، همین که بانی، صیغه وقف را اجرا نماید و

۳۶. المرورة الوثقی، سید محمد کاظم طباطبایی، ج ۲ (ملحقات)، ص ۱۸۶، سآله ۲.

۳۷. همان، ص ۱۹۱، سآله ۹.

۳۸. همان، ص ۲۲۹، سآله ۶.

۳۹. همان، ص ۲۳۰، سآله ۱۰.

۴۰. همان، ص ۲۲۹، سآله ۷.

۴۱. کشف الغطاء، شیخ جعفر حلی، کتاب الوقف، ص ۲۷۱.

۴۲. جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی، ج ۱۴، ص ۸۴ و ۸۷.



مسجد ضرار که در زمان آن حضرت در منطقه قبا به وجود آمد، چنین برخوردی کرد^{۴۳}.

حاکم اسلامی و مدیریت مسجد

حاکم اسلامی با اتکا به اختیاراتی که دارد می تواند به طور مستقیم یا با اعطای وکالت و نمایندگی به افراد معینی در زمینه چند و چون اداره امور مساجد مداخله کند. این مداخله طبعاً در چارچوب موازین شرعی خواهد بود. بنابراین چنانچه مسجد دارای موقوفاتی باشد و بانی مسجد برای آن متولی تعیین کرده باشد، حاکم یا نماینده او نمی تواند در زمینه موقوفات مسجد مزاحم او شود. جز اینکه متولی، فاقد اهلیت اداره موقوفه شده باشد، در این صورت هر گاه عدم اهلیت او براساس موازین شرعی ثابت شود، حاکم یا نماینده او حق عزل وی را خواهد داشت.

همچنین حاکم یا نماینده او حق ندارد بدون دلیل، مسلمانان و یا گروهی از آنها را از بهره برداری از مسجد برای اغراض مباح و مشروع، محروم کند؛ زیرا چنانکه در مباحث گذشته نیز اشاره شد، مسجد یک مکان مشترک و عمومی است که هر مسلمانی در چارچوب موازین شرعی حق بهره برداری مباح از آن را دارد و حاکم نمی تواند بدون جهت مردم را از رفت و آمد به مکانهای عمومی و یا انتفاع و بهره وری از مباحات منع کند.

بحث حساسی که در این جا مطرح می شود مسأله برخورد «حق دخالت حاکم در مسجد» با «حق آزادی سیاسی مردم» است. برای روشن شدن بحث فرض کنیم مردمی که نظام اسلامی و حاکم اسلامی را پذیرفته اند، انتقادهایی نسبت به عملکرد بخش هایی از حاکمیت داشته باشند و از باب امر به معروف و نهی از منکر بخواهند آن را به طور علنی مطرح کنند. طبعاً در جامعه اسلامی یکی از مراکز مهم سیاسی که پایگاهی برای امر به معروف و نهی از منکر نیز به شمار می آید، مساجد است. حال اگر شهروندان نظام اسلامی بخواهند در این راستا از پایگاه مسجد بهره برداری کنند، آیا حاکم اسلامی یا نماینده او در امور مساجد می تواند آنان را از تجمع در مسجد و یا برگزاری مجالس سخنرانی یا تدریس و بحث و گفتگو پیرامون موارد یادشده باز دارد و اصلاً آنها را به مسجد راه ندهد؟

پاسخ این است که برگزاری موارد یادشده در مسجد جزء حقوق مردم است و حاکم نمی تواند مردم را از یک نوع بهره برداری مشروع از مسجد منع نماید؛ درست به همان دلیل که حاکم در شرایط عادی نمی تواند مردم را از

یک نفر در آن جا نماز بخواند، کافی است^{۴۳}. بنابراین رأی کسانی که صیغه خواندن را در تحقق مسجد معتبر نمی دانند، همین که یک یا چند نفر با اذن بانی در آن جا نماز به جای آورند، عنوان مسجد بودن تحقق می یابد^{۴۴}. بنابراین پیدایش و تحقق مسجد به خودی خود منوط به اذن حاکم شرع نیست.

پرسشی که مطرح می شود این است که هر گاه حاکم اسلامی بنای مسجدی را به مصلحت نداند، آیا می تواند از ساخت آن جلوگیری کند؟ قطعاً پاسخ این پرسش مثبت است. اعمال ولایت دقیقاً در چنین مواردی معنا و مفهوم پیدا می کند. ولی جلوگیری حاکم اسلامی از بنای یک مسجد هم کاملاً باید بر پایه یک مصلحت روشن باشد و گرنه جلوگیری از مسجدسازی یک گناه بزرگ است. مصلحتی که حاکم با استناد به آن ممکن است از ساخت مسجدی ممانعت کند، می تواند امور مختلفی باشد؛ مانند اینکه حاکم تشخیص می دهد با وجود مساجد متعدد در مکانی، نیازی به ساخت مسجد جدید نیست؛ یا اینکه وجود چنین مسجدی مایه رکود و کاستی مساجد همجوار می شود.

در زمان پیامبر (ص) گروهی از مردم قبیله مزینه و بنی کعب از آن حضرت تقاضا کردند تا آنان نیز همچون دیگر قبایل در محل زندگی خود مسجدی بنا کنند.

پیامبر (ص) به دلیل اینکه محل سکونت آنان تا مسجدالنبی نزدیک بود با پیشنهاد آنان موافقت نکرد و فرمود: «مسجد من مسجد شما هم هست در همین مسجد نماز بگزایید»^{۴۵}.

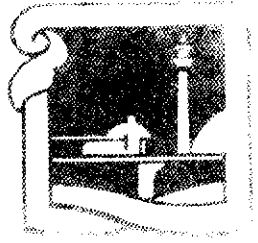
همچنین حاکم اسلامی می تواند دستورالعمل ها و توصیه هایی را پیرامون بهسازی ساخت و ساز مساجد به بانیان و واقفان داشته باشد.

مسجد ضرار و حاکم اسلامی

محور دیگری که جواز دخالت حاکم اسلامی در آن، جزء مسلمات است، مسجد ضرار است. مقصود از مسجد ضرار، مسجدی است که به انگیزه زیان رساندن به جامعه اسلامی و ایجاد تفرقه یا ضربه زدن به مسجدی دیگر بنا شده است. مسجد ضرار در حقیقت در لباس دین و پوشش اسلامی به منزله پایگاه دشمنان دین عمل می کند. حاکم اسلامی می تواند با چنین مسجدی برخورد کند و هرگونه که به مصلحت بداند برای اصلاح آن اقدام کند. حتی اگر وضعیت مسجد به گونه ای باشد که با تغییر مدیریت آن اصلاح نشود، حاکم می تواند اقدام به تخریب و امحاء آن نماید؛ همچنان که پیامبر (ص) با یک مورد از

۴۳. تحریر الوسیله، سیدروح الله موسوی خینی، ج ۱، ص ۱۵۲، مسأله ۱۹. ۴۴. همان.

۴۵. تاریخ المدینه المنوره، عمر بن شیب، ج ۱، ص ۶۳. ۴۶. رك: سیمای مسجد، رحیم نوبهار، ج ۲، ص ۲۷۵-۳۰۷.



نماز گزاردن در مساجد منع نماید. ممانعت از استیفای چنین حقوقی تنها در صورت وجود یک مصلحت برتر که وجود آن برای حاکم اسلامی احراز شده باشد، جایز است.

مسجد در نظام اسلامی، محل تلاقی و مجمع حکومت و مردم است. در نظام اسلامی، مسجد همان گونه که نمی تواند به عنوان یک نهاد مردمی به مثابه پایگاهی علیه حاکمیت صالح عمل نماید، نمی تواند به پایگاهی ضد در صد حکومتی بدین معنا که مردم حتی حق نداشته باشند انتقادهای سازنده خود را در آن جا ابراز نمایند، تبدیل شود.

البته از نقطه نظر جامعه شناختی هم، تحلیل‌های فراوانی وجود دارد که به ما نشان می دهد شناسایی چنین جایگاه متعادلی برای مسجد به صواب است. موازین فقهی هم جز این را به ما نمی گوید. اصل کلی در مورد دو حقی که معتبر شناخته شده آن است که هر دو اجرا شوند. پس هم مردم مجازند از حق مشروعی که در زمینه بهره برداری صحیح از مساجد دارند، بهره مند شوند و هم حاکمیت حق دارد از تبدیل مسجد به کانونی برای فتنه انگیزی جلوگیری کند. البته مبحث دخالت نظام اسلامی در مساجد و مسأله آزادی مردم و حق بهره برداری آنان از مسجد مجال گسترده ای را می طلبد که امید می رود صاحبان فکر و اندیشه در این باره قلمفرسایی کنند.

عزل و نصب ائمه جماعات مساجد توسط حاکم اسلامی

موضوع دیگری که باید درباره چند و چون دخالت حاکم اسلامی در آن بحث کرد، عزل و نصب ائمه جماعات مسجد است. اصولاً عهده داری منصب امام جماعت به خودی خود منوط به اذن حاکم اسلامی نیست؛ با مراجعه به بسیاری از متون فقهی شیعه و سنی در باب شرایط امام جماعت حتی به یک مورد برخورد نکردیم که فقیهی شرط عهده داری امامت جماعت را منصوب شدن از سوی حاکم بداند. بلکه شهید ثانی در رساله ای که پیرامون نماز جمعه نگاشته، تصریح کرده است که: «به اجماع مسلمانان، امامت نماز جماعت، مشروط به اذن امام نیست»^{۴۷}.

آنچه در این زمینه شگفت می نماید و به یک نظریه سیاسی شبیه تر است تا یک دیدگاه فقهی، گفتار ابن خلدون در مقدمه پیرامون منصب پیشنهادی است. او درباره پیشنهادی به عنوان یکی از مشاغل و مناصب دینی مربوط به دستگاه خلافت می گوید:

«این منصب بالاترین مقامات دستگاه خلافت است و برتر از همه مناصب و بخصوص بالاتر از مقام پادشاهی است که هر دو مندرج در تحت خلافت اند؛ و گواه بر این، استدلال صحابه درباره ابوبکر است که چون در امر نماز جانشین پیامبر شد، در سیاست هم او را به خلافت برگزیدند و گفتند: پیامبر(ص) راضی شد که او رهبر دین ما شود آیا ما راضی نشویم که رهنمای امور دنیوی ما باشد؟! پس اگر نماز بالاتر از سیاست نمی بود، چنین قیاسی صحیح به شمار نمی رفت.»

چنانکه ملاحظه می شود بزرگ کردن منصب پیشنهادی تا بدین حد به یک انگیزه سیاسی صورت گرفته است. هر کس کمترین آگاهی از مبانی اسلامی داشته باشد می داند که اسلام برای رهبری یا به تعبیر ابن خلدون، الامامة الکبری شرایط بسیار سنگینی در نظر گرفته که اکثر این شرایط برای تصدی امامت در نماز جماعت شرط نیست. اگر واقعاً آن گونه که ابن خلدون می گوید پیشنهادی منصبی تا بدین پایه رفیع است، پس جانشین پیامبر باید عبدالله بن ام مکتوم می بود که بر پایه نقلهای متواتر در غیاب پیامبر(ص) بارها به امر صریح آن حضرت، امام جماعت مردم در مسجد النبی بود. گمان نمی رود حتی صحابه ای که به حجیت و اعتبار «قیاس» اعتقاد داشته اند، قیاسهای این گونه بی پایه را مبنای کار خود قرار داده باشند. مبنای کار برخی از صحابه در گزینش ابوبکر به خلافت امور دیگری بوده که اکنون مجال شرح آن نیست.

به اجماع و اتفاق علمای اسلام، تصدی امامت در نماز جماعت، مشروط به اذن حاکم نیست؛ ولی این بدان معنا نیست که حاکم اسلامی حق مداخله در عزل و نصب ائمه جماعات مساجد را نداشته باشد. مقتضای ولایت عام حاکم اسلامی آن است که بتواند در این زمینه مداخله کند؛ ولی چنانکه برخی از فقیهان تصریح کرده اند، اعمال ولایت در این زمینه، الزامی نیست، یعنی چون امامت جماعت بر خلاف امامت جمعه، منصب نیست^{۴۸}، هر گاه مردم خود امامی را برگزینند و به وی اقتدا کنند کافی است و نیازی به نصب او از سوی حاکم اسلامی نیست.

مشروعیت دخالت حاکم اسلامی در زمینه نصب ائمه جماعات مساجد افزون بر آنکه مقتضای ادله ولایت عامه است، توسط برخی از فقیهان مورد تصریح نیز قرار گرفته است. ابوالصلاح حلبی (۳۴۷-۴۴۷ق) در کتاب کافی می نویسد: «و اولی الناس بها [صلاة الجماعة] امام الملة او من ینصبه»^{۴۹}. «شایسته ترین فرد برای امامت نماز جماعت، امام امت یا کسی است که از طرف وی نصب شده باشد.»

۴۷. رسالة في صلاة الجمعة، زين الدين بن علي عاملي (شهيد ثاني)، ص ۲۲. ۴۸. در مورد نماز جمعه هم، برخی از فقیهان بر آنند که هر فرد واجد شرایطی می تواند به عنوان امام آن را اقامه کند و نیازی به نصب او از سوی حاکم نیست (رك: به رسالة في صلاة الجمعة، شهيد ثاني، ص ۲۲). الاحكام السلطانية، محمد بن حسين فراء، ص ۹۹-۱۰۰.

۴۹. الكافي في الفقه، ابوالصلاح حلبی، ج ۳، ص ۲۷۴، به نقل از سلسله النبايع الفقهية.



در این باره با پیامبر (ص) صحبت می کنیم. تمیم و معاذ به حضور پیامبر (ص) رسیدند. تمیم ماجرای پیش آمده را به حضور پیامبر (ص) عرض کرد. پیامبر (ص) فرمود: همواره هر گاه امام مسجد تأخیر کرد، همان گونه که تمیم عمل کرد، رفتار کنید. آن گاه معاذ می گوید: من در هیچ کار خیری با تمیم مسابقه ندادم جز آنکه تمیم از من پیشی گرفت، من با او در شهید شدن در راه خدا مسابقه دادم، او به فیض شهادت رسید و من زنده ماندم^{۵۳}.

این ماجرا در عین حال که گویای نصب معاذ از سوی پیامبر است، این نکته را هم به خوبی آشکار می سازد که امام جماعت شدن احتیاج به نصب خاص از سوی امام ندارد، از همین رو در صورت تأخیر امام هر کس دیگری که مورد اعتماد نمازگزاران باشد می تواند امام جماعت باشد.

پس از فتح مکه در سال هشتم هجری پیامبر (ص) عتّاب بن أسید را به سمت امام جماعت مسجد الحرام برگزید^{۵۴}. در دوران ده ساله اقامت پیامبر (ص) در مدینه نیز کسانی همچون عبدالله بن امّ مکتوم که در غیاب پیامبر (ص) امامت جماعت مسجد النبی را به عهده می گرفتند، از سوی پیامبر (ص) بدین سمت برگزیده می شدند^{۵۵}.

نمایندگان قبیله ثقیف برای تحقیق پیرامون آیین اسلام به مدینه آمدند و به اسلام گرویدند. آنان هنگام ترك مدینه از پیامبر (ص) درخواست کردند تا کسی را به امامت نماز آنان برگزیند؛ پیامبر (ص) عثمان بن ابی العاص را با آنکه از همه اعضای هیأت کوچکتر بود به امامت برگزید؛ علت انتخاب عثمان از سوی پیامبر (ص) شوق فراوان او به فراگیری دانش و علاقه قلبی او به اسلام بود^{۵۶}.

نتیجه آنکه گرچه عهده داری امامت جماعت به خودی خود مشروع است و نیازی به نصب امام جماعت از سوی حاکم اسلامی نیست، ولی حاکم اسلامی می تواند چنانچه مصلحت بداند در عزل و نصب امامان جماعت مداخله کند. ناگفته پیداست همان گونه که انتخاب کسی از سوی مردم به امامت جماعت بایستی بر پایه موازین شرعی و وجود شرایط لازم در امام جماعت همچون عدالت و قرائت صحیح باشد؛ کسی که از سوی حاکم به امامت جماعت برگزیده می شود، نیز باید دارای شرایط لازم برای تصدی این جایگاه ارجمند باشد.



قاضی ابن براج در کتاب مهذب آورده است که: «و اذا حضر الصلاة من نصبه الامام الاعظم لم يتقدم احد عليه^{۵۰}». «هر گاه کسی که امام او را برای [امام جماعت] نصب کرده، حاضر باشد، کسی نمی تواند بر او پیشی بگیرد.»

همچنین فقیه حنبلی، قاضی ابویعلی محمد بن حسین فرآء پس از تقسیم بندی مساجد به مساجد مردمی و حکومتی، در مورد مساجد حکومتی می نویسد:

«هر گاه امام، کسی را برای امامت برگزیند او برای تصدی امامت جماعت سزاوارتر از دیگران است، هر چند دیگران از او برتر و دانشمندتر باشند. ولی اعمال این ولایت، برخلاف منصب قضاوت و نقابت، برای حاکم به نحو لزوم و وجوب نیست؛ دلیل آن این است که اولاً هر گاه مردم خود به امامت کسی راضی شوند و او را امام قرار دهند کافی، و نماز آنان صحیح است. ثانیاً جماعت در نمازهای پنجگانه، سنت است و بنابر قول بسیاری از فقیهان واجب نیست و تنها احمد و داوود آن را واجب دانسته اند؛ پس هر گاه حاکم، امامی را برای چنین مساجدی برگزیند در صورت حضور وی کسی حق ندارد بر او پیشی گیرد... اما در مورد مساجد مردمی که مردم کوچه و خیابان و محلات در مناطق خود می سازند حاکم نمی تواند در زمینه امامان این مساجد مداخله کند. امامت این گونه مساجد بر عهده هر کسی است که مردم به امامت او راضی باشند^{۵۱}».

با مطالعه در سیره پیامبر (ص) نیز روشن می شود که هر چند همه امامان جماعت از جانب آن حضرت تعیین نشده بودند، ولی آن حضرت در مواردی نسبت به نصب امام جماعت برای مساجد مهم، اقدام فرموده است.

معاذ بن جبل در یک برهه زمانی از سوی پیامبر (ص) به امامت مسجد قبا برگزیده شد^{۵۲}. در دورانی که معاذ امامت مسجد قبا را بر عهده داشت روزی تمیم بن زید انصاری برای ادای نماز صبح وارد مسجد قبا شد، با آنکه هوا روشن بود ولی نمازگزاران مسجد قبا همچنان به انتظار معاذ نشسته بودند، تمیم از مردم پرسید: چرا فرشتگان شب و روز را که می خواهند با شما نماز بگذارند، منتظر نگه داشته اید؟ گفتند: ما منتظر امام جماعت [معاذ] هستیم. تمیم گفت: چرا هر گاه امام تأخیر می کند، یکی از شما امام نمی شوید؟ مردم به تمیم گفتند: تو برای امامت از ما سزاوارتری. تمیم خطاب به مردم گفت: آیا به امامت من راضی هستید؟ گفتند: آری.

و تمیم امام جماعت شد. پس از ادای نماز، معاذ به مسجد آمد و خطاب به تمیم گفت: چرا خود را وارد لباسی کردی که رسول الله (ص) آن را بر من پوشانده است؟ تمیم گفت

۵۰. المهذب، قاضی

عبدالعزیز بن براج طرابلسی، ص ۴۰۹، به نقل از همانجا.

۵۱. الاحکام السلطانیة، قاضی ابویعلی محمد بن حسین فرآء، ص ۹۴ و ۹۸.

۵۲. تاریخ المدینة المنورة، عمر بن شبة، ج ۱، ص ۴۵.

۵۳. همان.

۵۴. السیرة النبویة،

ابن هشام، ج ۴، ص ۵۴.

۵۵. نگاه کنید به: مغازی،

محمد بن عمر واقدی، ترجمة محمود مهدوی دامغانی،

ص ۱۳۳.

۵۶. همان، ص ۷۲۶-